

واکاوی کهن‌الگوی زن وحشی در قصه‌ی دختران هیزم‌شکن بر اساس نظریه‌ی سفر قهرمان

دکتر سید مجتبی میرمیران، عضو هیات علمی ایران‌شناسی دانشگاه گیلان

mirmiran@guilan.ac.ir

فاطمه پورکریمی شیرایه، دانشجوی کارشناسی ارشد ایران‌شناسی دانشگاه گیلان

Leila.poorkarimi@gmail.com

چکیده

زن یکی از نقش‌مایه‌های اصلی و محوری افسانه‌ها، قصه‌های عامیانه و داستان‌های اسطوره‌ای در ملل مختلف را بر عهده دارد. حضور زن در قصه‌های عامیانه به طور معمول حول محور یکی از عوامل افسون و جادو یا به شکل خدایانو و نیروی یاری‌گر نمایش داده می‌شود. تعداد قصه‌هایی که زن در آن به عنوان قهرمان قصه حضور دارد اندک است یا این که دست‌کم در واکاوی قصه‌ها کمتر از منظر قهرمان به زن و نیروی طبیعی و ذاتی‌اش پرداخته شده است. خانم کلاریسا پینکولا استس که از پیروان مکتب یونگ است در کتاب خود به نام «زنانی که با گرگ‌ها می‌دوند» با پرداختن به موضوع کهن‌الگوی زن وحشی در افسانه‌ها، جزئیات عملکرد کهن‌الگوهای زنانه را بازگو کرده است. این نوشتار بر آن است بر مبنای نظریه‌ی تک‌اسطوره‌ی سفر قهرمان جوزف کمبل، همگام با عنوان و زیرساخت‌های کهن‌الگوی زن وحشی به تحلیل و توصیف قصه‌ی دختران هیزم‌شکن به روایت مردم گیلان بپردازد.

واژگان کلیدی: جوزف کمبل، کلاریسا استس، سفر قهرمان، کهن‌الگوی زن وحشی، دختران هیزم‌شکن گیلان.

مقدمه

ساختار ساده‌ی افسانه‌ها، قصه‌های پریان و روایت‌های عامیانه سرشار از عناصر و بن‌مایه‌های مشترک و رمزآلودی است که با ورود به لایه‌های زیرین آن می‌توان به اسرار نهفته در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها پی برد. یونگ می‌گوید که «لایه‌ی ژرف‌تر ضمیر ناآگاه چیزی است وراشخصی، جمعی و کلی. زیرا محتوایش چیزی نیست که در طول عمر شخص به دست آمده باشد. بلکه در همه‌ی انسان‌ها یکسان است» (مورنو، ۱۳۹۳: ۱۰). فروید این عناصر تکرارشونده و یکسان را پس‌مانده‌های کهن نام‌گذاری می‌کند و می‌گوید: «این عناصر صورت‌های ذهنی‌ای هستند که با رخداد‌های زندگی روزمره‌ی فرد قابل توجه نیستند. به نظر می‌رسد که این شکل‌ها در عرصه‌ی زمان و در ذهن آدمی به گونه‌ای بومی، ذاتی و موروثی تکوین یافته‌اند» (یونگ، ۱۳۹۴: ۱۰۴).

این بخش از روان‌آدمی جایگاه انگاره‌هایی باستانی و الگوهایی است که یونگ با نام کهن‌الگو از آن‌ها یاد می‌کند و آن را پدیده‌ای مشترک در ذهن و روان این‌بشر می‌داند. «کهن‌الگو بر آن است انگیزه‌های نمودهایی که گرچه در جزئیات کاملاً متفاوت هستند، اما شکل اصلی خود را از دست نمی‌دهند به ما بشناساند» (یونگ، ۱۳۹۵: ۹۶).

منبع تغذیه و خوراک اصلی افسانه‌ها و قصه‌های پریان کهن‌الگوها هستند که باعث می‌شوند قصه‌ها در پوسته‌ی ظاهری‌شان عاری از واقعیت جلوه کنند. «ماهیت غیرواقع‌گرایانه‌ی قصه‌های پریان خود شگردی مهم است زیرا

به روشنی نشان می‌دهد که هدف قصه این نیست که اطلاعات سودمندی درباره‌ی جهان بیرون به شخص بدهد، بلکه به فرآیندهایی که در درون فرد صورت می‌گیرد توجه دارد» (بتلهایم، ۱۳۹۵: ۳۰).

یکی از عناصر اصلی قصه‌های پریان وجود فردی است که از آن به عنوان قهرمان یاد می‌شود. «قهرمان زن یا مردی است که قادر باشد بر محدودیت‌های شخصی یا بومی‌اش فایق آید، از آن‌ها عبور کند و به اشکال عموماً مفید و معمولاً انسانی برسد» (کمبل، ۱۳۹۵: ۳۰).

شالوده‌ی قصه و حوادثی که در آن به وقوع می‌پیوندد بر مبنای خویشکاری شخصیت‌های حاضر در آن است که جهان قصه را شکل داده و می‌آفریند. «خویشکاری یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نقطه نظر اهمیتی که در جریان عملیات قصه دارد تعریف می‌شود» (پراپ، ۱۳۸۶: ۵۳).

قهرمان داستان با ویژگی‌های منحصر به فردش سبب‌ساز حرکت و تغییر در سرنوشت و سرانجام خود و قصه می‌شود. جوزف کمبل این حرکت منجر به دگردیسی را در نظریه‌ی معروف خود، سفر قهرمان نام نهاده است. مراحل سفری که کمبل با مطرح کردنش به رمزگشایی از افسانه‌ها و قصه‌های پریان و داستان‌های اساطیری پرداخته به این شرح است:

۱- عزیمت: دعوت به آغاز سفر، رد دعوت، امدادهای غیبی، عبور از نخستین آستان، شکم نهنگ.
 ۲- آیین تشرف: جاده‌ی آزمون‌ها، ملاقات با خدایان، زن در نقش وسوسه‌گر، آشتی و یگانگی با پدر، خدایگان، برکت نهایی.

۳- امتناع از بازگشت، فرار جادویی، دست نجات از خارج، عبور از آستان بازگشت، ارباب دو جهان، آزاد و رها در زندگی.

بخش‌ها و مراحل که در این تقسیم‌بندی از آن‌ها نام برده شد در طرح کلی و بنیادین خود، یعنی سه بخش اصلی، در تمام افسانه‌ها و قصه‌ها با توالی یکسانی اتفاق می‌افتد. آنچه باعث تفاوت افسانه‌ها و قصه‌های پریان از یکدیگر می‌شود جزئیات ظاهری است که در نحوه‌ی روایت وجود دارد و به هیچ وجه ساختار مشترک آن‌ها را دستخوش تغییر نمی‌کند.

در بیشتر قصه‌ها و افسانه‌ها شخصیتی که به عنوان کهن‌الگوی قهرمان قدم در راه سفر می‌گذارد مرد است. اما در این میان داستان‌هایی نیز یافت می‌شود که قهرمان اصلی آن زن است. زن وحشی که پینکولا استس به معرفی آن پرداخته به شکلی دقیق و جزئی‌نگر به بررسی چگونگی عملکرد این کهن‌الگو می‌پردازد. وی می‌گوید: «حیات وحش و زن وحشی هر دو گونه‌هایی در حال انقراض‌اند. طبیعت غریزی زنانه در گذر زمان به تاراج رفته، واپس زده شده و از نو بنا گشته است» (استس، ۱۳۹۵: ۳).

استس در توضیح کلمه‌ی وحشی اینچنین می‌گوید: «کلمه‌ی وحشی به مفهوم منفی امروزی آن یعنی مهارنشدن مد نظر نیست، بلکه بنا بر مفهوم اصلی آن یعنی زندگی کردن به صورت طبیعی، به کار برده شده است. زندگی‌ای که فرد در آن از انسجام درونی و محدوده‌های سالم برخوردار است. واژه‌ی زن وحشی سبب می‌شود تا زنان به یاد بیاورند که چه کسی هستند و چه باید بکنند. این واژه‌ها استعاره‌ای است که نیرویی را که به همه‌ی زنان توان می‌بخشد توصیف می‌کند» (استس، ۱۳۹۵: ۱۰).

هدف از نوشتن این مقاله نشان دادن این کهن‌الگوها در قصه‌ی دختران هیزم‌شکن و یافتن ردپایی از کهن‌الگوی زن وحشی در آن است.

در راستای بررسی اسطوره‌شناختی افسانه‌ها و قصه‌های پریان با تکیه بر نظریات ولادیمیر پراپ، کارل گوستاو یونگ و نظریه‌ی سفر قهرمان جوزف کمبل و بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان این عرصه کارهای پژوهشی

بسیاری صورت گرفته است اما مقاله یا پژوهشی با محوریت موضوعی کهن‌الگوی زن وحشی که پینکولا استس مطرح کرده است جز یک مورد در بخش هنرهای نمایشی و موسیقی از خانم وجیه گل مزاری با عنوان «تلفیق تک اسطوره‌ی سفر قهرمان و کهن‌الگوی زن وحشی سه انیمیشن شهر اشباح، شجاع، هیولاها علیه بیگانه» که در نامه‌ی هنرهای نمایشی و موسیقی شماره ده به چاپ رسیده مورد دیگری یافت نشد یا این که از دید نگارنده غافل ماند.

۲. قصه‌ی دختران هیزم‌شکن

یکی بود یکی نبود. در گذشته‌های دور زن و مردی بودند که سه دختر داشتند و چون پیر شده بودند، بیشتر کارهای خانه بر دوش دخترها بود. در یکی از روزهای سرد سال که باران تندی می‌بارید، دختران برای جمع‌آوری هیزم به جنگل رفتند. آن‌ها هیزم‌ها را خرد کردند و با طناب بستند و شاد و خوشحال به سوی خانه راه افتادند. در میانه‌ی راه یکی از آن‌ها لغزید به پایین سرازیری افتاد. خواهران به کمک او شتافتند و از راه باریکی گذشتند و پله‌های پیچ در پیچی را پشت سر گذاشتند و با زنی مهربان روبرو شدند. زن گفت: «من مادر دیو هستم و اینجا خانه‌ی او است، شما باید هر چه زودتر از اینجا فرار کنید». اما دیو صدای آن‌ها را شنید و آمد آن‌ها را دستگیر کرد. هر چه مادر التماس کرد، دیو آن‌ها را آزاد نکرد و آن‌ها را به جایی برد که صحنه‌های عجیبی داشت. آدم‌هایی از سقف آویزان بودند، از جمله سه برادر که تمام تن آنان پر از سوزن بود. مادر دیو گاهی به خواهرها سر می‌زد و با آن‌ها درد دل می‌کرد. در این میان راز دیو را به آن‌ها گفت و از شیشه‌ای که نفس دیو در آن بود سخن به میان آورد. این شیشه بالای طاقچه‌ی اتاقی قرار داشت که دیگ آب جوش آنجا بود، اما در اتاق قفلی محکم داشت.

روزی دیو دیگ آب جوش را آماده کرد و رفت یکی از دخترها را با خود به آنجا برد و در آب جوش بیندازد، چشم دختر به شیشه‌ی دیو افتاد و آن را برداشت و محکم بر زمین کوبید. شکستن شیشه همان و از پا در آمدن دیو همان. دختر رفت خواهران را بیرون آورد و با هم زندانی‌ها را آزاد کردند. در میان آن‌ها سه برادر از سه خواهر درخواست ازدواج کردند و زندگی خوش و خرمی را در همان خانه‌ی دیو که قصری باشکوه بود آغاز کردند و مادر دیو ملکه‌ی خانه‌ی آن‌ها شد (تهیه‌کننده: کبری مومنی، راوی: حاجی عمه سرایی، کلشتر رودبار، ۱۳۸۰). (تسلیمی، ۱۳۹۰، ۱۹۴ و ۱۹۵).

۳. دعوت به آغاز سفر

وجه مشترک افسانه‌ها و قصه‌های پریان که موجب حرکت در روایت می‌شود فقدان چیزی یا کسی یا وجود ضعف و خللی در شخصیت اصلی یا همان قهرمان قصه است. داستان دختران هیزم‌شکن نیز در آغاز از ضعف و پیری و ناتوانی پدر و مادر خانواده صحبت می‌کند. این امر سبب می‌شود تا سه دختر خانواده به کارهایی مشغول شوند که چه در عالم قصه و چه در دنیای واقعی عموماً توسط مردان انجام می‌شود و آن رفتن به جنگل در یک روز سرد و بارانی برای جمع‌آوری هیزم است. کمبل بر این باور است که «مناطق ناشناخته (صحرا، جنگل، دریای عمیق و قلمروهای بیگانه...) حوزه‌های آزادی هستند که محتویات ناخودآگاهی در آن متجلی می‌شود» (کمبل، ۱۳۹۵: ۸۶).

شاید بتوان ادعا کرد که از همین ابتدای داستان روح زن وحشی به آرامی در حال بیدار شدن است. سه خواهر را می‌توان به واسطه‌ی نشانه‌شناسی عدد سه تمثیلی از سه جنبه‌ی روان آدمی دانست. «در سراسر جهان، سه عددی بنیادی است. عدد سه نشانگر فکری و روحی در ارتباط با خداوند، کیهان و آدمی است» (شوالیه، ۱۳۸۸:

۶۶۳). «در قصه‌های پریان، عدد سه به ظاهر اشارتی است به همان سه جنبه‌ی ضمیر در روانکاوی: نهاد، من، ابرمن» (بتل‌هایم، ۱۳۹۵: ۱۲۸). این سه جنبه یا همان سه خواهر از وادی به ظاهر سخت اولیه‌ی جنگل بارانی گذر می‌کنند و کار خود را که جمع کردن هیزم بود انجام داده و با خوشحالی قدم در راه برگشت به خانه می‌نهند. «اما گاهی آغاز یک سفر یا تجربه‌ای جدید، با یک اشتباه لپی که به ظاهر فقط از سر اتفاق رخ می‌دهد جهانی ناشناخته را آشکار می‌کند» (کمبل، ۱۳۹۵: ۶۰). در میانه‌ی راه پای یکی از خواهرها می‌لغزد و به سرازیری می‌افتد. این لغزش و فروافتادن به اعماق را می‌توان همان اشتباه لپی تلقی کرد که پیشتر گفته شد. فریاد معتقد است که سه عنصر نهاد، من و ابرمن در تعاملی تنگاتنگ با یکدیگر رفتارهای پیچیده‌ی انسانی را به وجود می‌آورند. شاید به همین دلیل است زمانی که یکی از خواهرها که معرف یکی از جنبه‌های روانی است به سرازیری فرو می‌افتد دو خواهر دیگر به یاری‌اش می‌شتابند و به عمق رهسپار می‌شوند. از این قسمت داستان است که سفر نمادین به ناخودآگاه صورت می‌گیرد. عبور از راه باریک و پله‌های پیچ در پیچ تلاش برای شناخت ناشناخته‌های ناخودآگاه را به نمایش می‌گذارد. «کمبل سفر قهرمان را عبور از حجاب دانسته‌ها به سوی ناشناخته‌ها می‌داند» (کمبل، ۱۳۹۵: ۹۰).

زمانی که قهرمان یا قهرمانان قصه مرحله‌ی دعوت به سفر را، چه خودخواسته و داوطلبانه و چه ناخواسته و از سر اتفاق، می‌پذیرند، در واقع قدم در راه شناخت ناخودآگاه برای کسب آگاهی می‌گذارند. اصلی‌ترین کارکرد کهن‌الگوها در این قسمت اتفاق می‌افتد. «بازآفرینی رفتارهای روانی کهن‌الگوها می‌تواند افق جولانگاه خودآگاه را گسترش داده و بزرگتر کند، مشروط بر این که خودآگاه بتواند محتویات گمشده و بازیافته را جذب کرده و در هم بیامیزد» (یونگ، ۱۳۹۵: ۱۴۲).

این فروغلطیدن و سقوط و ورود به دنیای ناشناخته دردآور است، عقیده‌ی فروید بر این است که تمام لحظه‌های اضطراب، احساسات دردناک اولین جدایی از مادر را در انسان زنده می‌کند. در چنین لحظاتی، تصاویر کهن‌الگویی یکسانی برای قهرمانان تکرار می‌شود. این همان اتفاقی است که استس آن را برای رشد و رسیدن به خودآگاهی در زنان لازم می‌داند. او می‌گوید: «مادر زیادی خوب باید در ابتدای قصه بمیرد، مادر روحی مدام مراقب، همیشه حاضر و حمایت‌گر به عنوان راهنمای اصلی زندگی غریزی برای آینده‌ی یک انسان کافی نیست، انجام دادن وظیفه‌ی کسب استقلال و اتکا به خود و پرورش آگاهی درباره‌ی خطر، دسیسه و سیاست، هوشیار بودن با اتکا به خود و برای خود، این اجازه را دادن که چیزی که باید بمیرد، بمیرد و آن‌گاه مادر زیادی خوب می‌میرد و زن دیگری به دنیا می‌آید» (استس، ۱۳۹۵: ۱۰۵).

در داستان دختران هیزم‌شکن مادر داستان نمی‌میرد اما به دلیل پیری و ناتوانی قادر به ایفای نقش حمایت‌گرانه‌ی خود نیست و همین امر دختران را به سوی جهان خارج از خانه و شناخت ناشناخته‌ها و استقلال روانی سوق می‌دهد.

۴. ملاقات با خدایانو (ماده گرگ)

بر اساس ساختار مشترک افسانه‌ها و قصه‌های پریان پس از پذیرش دعوت سفر و ورود به جهان زیرین و دنیای ناشناخته‌ی ناخودآگاه، قهرمان قصه در مرحله‌ی آزمون قرار می‌گیرد. مرحله‌ای که یکی از بن‌مایه‌های اصلی‌اش ملاقات با خدایانو یا همان نیروی یاری‌گر، دانا و راهنما است. ووگلر معتقد است که «این بخش از روان معرف خود است یعنی وجهی از شخصیت که با همه چیز در ارتباط است. این خود برتر بخش عاقل‌تر، شریف‌تر و خداگونه‌تر فرد است» (ووگلر، ۱۳۷۸: ۷۲). استس آن را روح زن وحشی یا به بیانی دیگر ماده گرگ نام می‌نهد.

کمبل ملاقات با خدایان را اینچنین توصیف می‌کند: «جایی که فکر می‌کردیم به موجودی کریه برخوایم خورد، خدایی خواهیم یافت، جایی که فکر می‌کردیم باید به بیرون سفر کنیم به مرکز هستی خود می‌رسیم و جایی که فکر می‌کردیم تنها هستیم تمام جهان همراه ما خواهد بود» (کمبل، ۱۳۹۵: ۳۵). در قصه‌ی دختران هیزم‌شکن، دختران پس از گذشتن از راه باریک و پیچ در پیچ و رفتن به جهان زیرین با زنی مهربان برخورد می‌کنند. «ملاقات با چنین شخصیتی در بدو ورود به جهان ناشناخته، دوباره به دل‌ها اطمینان می‌دهد، نوید این که آرامش بهشت، که از آغاز در رحم مادر آن را شناخته ایم گم نشده است» (کمبل، ۱۳۹۵: ۷۷).

زن مهربان که خود را مادر دیو معرفی می‌کند در چند مرحله سعی می‌کند تا دختران را از مهلکه‌ی دیو برهاند. در ابتدا به آن‌ها هشدار می‌دهد جایی که به آن وارد شده‌اند منزلگاه دیو و بسیار پرمخاطره است. پس از آن که دختران در پنجه‌ی دیو گرفتار می‌شوند زن مهربان به دیو التماس می‌کند که دختران را رها کند. زمانی که هیچ یک از امدادهایش نجات‌بخش واقع نشد، راز دیو را به دختران می‌گوید. دانستن این راز در لحظه‌ی بحرانی و اوج آزمون بین مرگ و زندگی کارگر می‌افتد و یاری‌رسان و نجات‌بخش قهرمان قصه می‌گردد.

ماده گرگی که استس از آن صحبت می‌کند نیز دارای خاصیت و کارکردی همچون خدایان است. استس با بیان تشابهات میان ماده گرگ و روح زن وحشی این دو را یکسان می‌داند و می‌گوید: «نیروی که ماده گرگ تجسم آن است، گذشته‌ی شخصی و گذشته‌ی دیرین را ثبت و ضبط می‌کند، چرا که او نسل‌های متمادی زنده مانده و پیرتر از زمان است، او بایگان نیات زنانه است. حافظ سنن زنانه است. بینی‌اش آینده را بو می‌کشد، چشم دورنگر و شیری رنگ پیرزن فرتوت و دنیادیده را دارد و به طور هم‌زمان در امتداد زمان به جلو و عقب می‌رود و با رقص خود توازن دو طرف را حفظ می‌کند» (استس، ۱۳۹۵: ۳۷). چنین نیرو و شخصیتی قطعاً یاری‌گر و داناست و حضور و دیدارش در لحظات بحرانی و دشوار شناخت ناخودآگاه، رهایی‌بخش شخص از تنگنای ناآگاهی به سمت رشد و آگاهی خواهد بود. «این پیر، آن که می‌داند، در درون زنان است. او در عمیق‌ترین نقطه‌ی روح و روان زنان و در خویشتن وحشی دیرین و حیاتی زندگی و رشد می‌کند» (همان، ۱۳۹۵: ۳۷).

این مرحله از سفر و ملاقات با خدایان یا همان عنصر یاری‌گر برای قهرمان قصه از اصلی‌ترین بخش‌ها و کلیدی‌ترین قسمت سفر است. در داستان دختران هیزم‌شکن دانستن راز دیو که زن مهربان آن را برایشان بازگو می‌کند سبب نجات از مرگ و تولد دوباره و تغییر زندگی به سمت روشنی و خوشی می‌گردد.

۵. عنصر نرینه (آئیموس)

«آئیموس، شخصیت روحی فوق‌العاده ارزشمند است، زیرا خصایصی دارد که به طور سنتی از زنان سلب شده است» (همان، ۱۳۹۵: ۸۵). آئیموس که به گفته‌ی یونگ تجسم گرایش‌های مردانه در روح زن است، شخصیتی درونی ست که زن با وارد شدن به بخش ناخودآگاه ذهن و روان خود می‌تواند آن را کشف و ملاقات کند و با آن به وحدت و یگانگی برسد.

در داستان دختران هیزم‌شکن زمانی که خواهرها به قلمرو دیو یا همان جهان زیرین و تاریک ناخودآگاه وارد می‌شوند، سه برادر را مشاهده می‌کنند که در چنگال دیو با بدن‌هایی پر از سوزن در بند هستند. «به کارگیری ابزار فلزی (سنجاق، سوزن، داس، سیخ و...) در قصه‌های پریان نشان آن است که انسان پس از سنگ به اهمیت فلز پی برد. فلز تنها شی مادی است که کارکرد جادویی دارد» (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۱۰۵). برادران گرفتار در بند دیو را می‌توان نمادی از وجه آئیموسی شخصیت دختران هیزم‌شکن به حساب آورد و وجود سوزن‌های بی‌شمار در تن آن‌ها شاید نمادی از افسون و مسخ عنصر نرینه‌ی روان زن، توسط دیو برای ناتوان و منفعل

کردن‌شان باشد. «زنی که آنیموس ضعیفی دارد، هرچند ممکن است عقاید و افکار زیادی در سر داشته باشد قادر نیست آن‌ها را در جهان بیرون به نمایش بگذارد» (استس، ۱۳۹۵: ۸۱).
 در این بخش از داستان، دختران قصه عنصر نرینه یا وجه آنیموسی شخصیت خود را که زندانی و مجروح است ملاقات می‌کنند. این رویارویی را می‌توان جهشی به سمت آگاهی و رهایی از ضعف قلمداد کرد. یونگ می‌گوید: «گاهی ناخودآگاه می‌کوشد به ما بفهماند که کجای خودآگاه‌مان می‌لنگد» (یونگ، ۱۳۹۵: ۲۵۶). دانستن این موضوع و روبرو شدن با آن، قهرمان قصه را در جهت رسیدن به رشد و تعالی یاری می‌دهد. به اعتقاد یونگ «یکی از مهم‌ترین مراحل سفر قهرمانی شناخت و کشف عنصر متضاد در درون و ادغام و وحدت عنصر مادینه و نرینه است» (مورنو، ۱۳۹۳: ۷۶).

۶. دیو

از محتویات اصلی جهان زیرین و تاریک در افسانه‌ها و قصه‌های پریان شخصیت دیو است که دارای وجهی منفی و ویران‌گر و هدفش نابودی قهرمان قصه است. «دیوها انعکاس رازهای نفس قهرمان هستند» (کمبل، ۱۳۹۵: ۱۲۸). رازهایی که در ظاهر شخصیت افراد قابل رؤیت نیستند و همین که قهرمان قصه به بخش ناخودآگاه و جهان ناشناخته‌ها سفر می‌کند با آن‌ها مواجه می‌شود. این نیروی افسارگسیخته در قصه‌ها یا همان دیو عموماً به شکلی بی‌رحم و خشمگین نمایش داده می‌شود. از اصلی‌ترین وظایف قهرمان قصه نابودی دیو است. «هیولا یا دیو نماد سیستم عصبی مادون و غریزی فرد است که باید او را در درون خود نابود کند» (یونگ، ۱۳۹۲: ۳۵۷). استس می‌گوید: «شکستن الگوهای جهل و روبه‌رو شدن با رویداد وحشتناک (مواجهه با دیو) و سر برنگرداندن و دیدن و تاب آوردن آنچه که دیده می‌شود، می‌تواند زن وحشی را به زندگی باز گرداند» (استس، ۱۳۹۵: ۷۵).

در این قصه، دیو سه خواهر را زندانی می‌کند و بعد از مدتی تصمیم می‌گیرد یکی از آن‌ها را در دیگ آب جوش انداخته و سپس بخورد. این بخش از روایت به شکلی نمادین بیان‌گر این موضوع است که اگر قهرمان قصه پس از برخورد با دیو (نیروی مخوف و ویران‌گر) که در بخش ناخودآگاه با آن مواجه شده است، اقدامی برای نابودی آن نکند این دیو هست که دست به کار شده و درصدد نابودی کامل قهرمان قصه برمی‌آید. در لحظه‌ای که دیو یکی از خواهرها را بلند می‌کند تا در آب جوش بیاندازد یعنی همان آخرین دم بین مرگ و زندگی، دختر رازی را که مادر دیو به او گفته بود یاد آورده، شیشه‌ی عمر دیو را برمی‌دارد، بر زمین می‌زند و دیو را از پای در می‌آورد.

۷. بازگشت

با شکست و نابودی دیو قهرمان به بخش پایانی سفر خود یعنی بازگشت وارد می‌گردد. افسانه‌ها و قصه‌های پریان عموماً دارای پایان و سرانجامی خوش هستند. «خوشبختی و کامیابی، که آسایش خاطر نهایی قصه‌های پریان است، دو معنا دارد؛ پیوند و ازدواج که نماد یکپارچه شدن جنبه‌های مختلف شخصیت است (نهاد، من، ابرمن) و نیز دستیابی به هماهنگی گرایش‌های تا آن زمان ناهم‌ساز اصول اخلاقی زنانه و مردانه» (بتلهایم، ۱۳۹۵: ۱۸۳).

دختران هیزم‌شکن بعد از نابودی دیو و آزادی خود به سراغ برادرهای زندانی می‌روند و آن‌ها را نیز آزاد می‌کنند. دستاوردهای سفر قهرمان در افسانه‌ها و قصه‌های پریان نه تنها زندگی قهرمان قصه بلکه زندگی

اطرافیان‌شان را نیز دگرگون می‌کند. در نهایت سه برادر از سه خواهر خواستگاری کرده و با هم ازدواج می‌کنند که این امر نشان‌دهنده‌ی اتحاد بین عنصر نرینه و مادینه (آنیما و آنیما) است. این وحدت حکایت از قدرت و هماهنگی کامل درونی دارد که به واسطه‌ی سفر و گذار از مراحل آن نصیب قهرمان قصه می‌شود و پایانی خوش را برای قصه رقم می‌زند.

نتیجه‌گیری

حضور و نقش دائمی زن در افسانه‌ها و قصه‌های پریان موضوعی انکارناپذیر است. زنان با نقش‌های مختلف و پرتکرار مانند وسوسه‌گر، جادوگر، خدایانو و... در قصه‌ها نمایش داده می‌شوند. کمتر داستانی یافت می‌شود که زن در آن در جایگاه نقش اصلی و قهرمان قصه حضور داشته باشد.

داستان دختران هیزم‌شکن در زمره‌ی قصه‌هایی قرار می‌گیرد که قهرمان روایتش زن است. نظریه‌ی کهن‌الگوی تک اسطوره‌ی سفر قهرمان جوزف کمبل با عناصر قصه همخوانی دارد و علاوه بر این رد پای کهن‌الگوی زن وحشی که توسط کلاریسا پینکولا استس مطرح شده در قصه مشاهده می‌شود. تطبیق کهن‌الگوی قهرمان با الگوهای زن وحشی تصویری جدید از قهرمان و همچنین از بخش کهن‌الگویی زن ارائه می‌دهد.

منابع

- ۱- استس، کلاریسا پینکولا، *زنانی که با گرگها می‌دوند*، ترجمه سیمین موحد، تهران، نشر پیکان، ۱۳۹۵
- ۲- بتلهایم، برونو، *افسون افسانه‌ها*، ترجمه اختر شریعت‌زاده، تهران، هرمس، ۱۳۹۵
- ۳- پراپ، ولادیمیر، *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۶
- ۴- تسلیمی، علی، *افسانه‌های مردم گیلان*، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۹۰
- ۵- -----، -----، *گذر از جهان افسانه*، رشت، انتشارات چوبک، ۱۳۸۱
- ۶- شوالیه، ژان، *فرهنگ نمادها*، جلد ۳، ترجمه سودابه فضایی، تهران، جیحون، ۱۳۸۸
- ۷- کمبل، جوزف، *قهرمان هزارچهره*، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد، نشر گل آفتاب، ۱۳۹۵
- ۸- مورنو، آنتونیو، *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۳
- ۹- ووگلر، کریستوفر، *سفر نویسنده*، ترجمه محمد گذرآبادی، تهران، نشر مینوی خرد، ۱۳۷۸
- ۱۰- یونگ، کارل گوستاو، *انسان در جستجوی هویت خویشتن*، ترجمه محمود بهفروزی، تهران، جامی، ۱۳۹۲
- ۱۱- -----، -----، *انسان و سمبولهایش*، ترجمه دکتر محمود سلطانیه، تهران، جامی، ۱۳۹۵
- ۱۲- -----، -----، *انسان و سمبولهایش*، ترجمه حسن اکبریان طبری، تهران، نشر دایره، ۱۳۹۴